تبیین فلسفه امید و کیمیای همبستگی

نویسنده: دکتر عبدالرضا عشقی‌پور

تاریخ انتشار: 16 Khordad 2585 باستانی برابر با June 6, 2026 میلادی



تبیین فلسفه امید و کیمیای همبستگی در این گذار تاریخی

می‌خواهم برایتان یک قصهٔ قبل از خواب بگویم، قصه‌ای از خاکسترِ واقعه تا جوانهِ بیداریِ سحرگاهان.

هم‌دلان؛ تاریخ ایران ما، بسانِ دریایی است که جزر و مدهای سهمگین را در بطن خود می‌پرورد. گاه امواج به صخره‌ها می‌کوبند و بازمی‌گردند و در نگاهِ نظاره‌گرِ خسته، چنین می‌نماید که دریا را توانِ عبور نیست. اما حقیقتِ پنهان در اعماق، حکایت از جریانی مداوم دارد که سنگ را می‌ساید و صخره را در هم می‌شکند. در روزگارانی که غبارِ ابهام بر افقِ سیاسی و اجتماعی سایه افکنده، "امید" نه یک خوش‌بینیِ ساده‌لوحانه، بلکه یک "ضرورتِ وجودی" و یک "عملِ انقلابی" است. ایرانِ امروز، در پیچِ تندی از تاریخِ کهنسال خود ایستاده است؛ جایی که دردِ زایمانِ دورانِ نو، با صلابتِ ریشه‌های کهن در هم آمیخته است. تاریخِ ایران، مسیری خطی و هموار نیست؛ بلکه منظومه‌ای است از گسست‌ها، پیوست‌ها و آناتِ سرنوشت‌ساز. آنچه در هفته‌های اخیر بر مامِ میهن گذشته است، نه یک "اتفاق" گذرا، که تجلیِ یک "واقعه" به معنای فلسفی واژه است؛ واقعه‌ای که نظمِ پیشین را به چالش کشیده و افقی نو گشوده است. در این میانه، "امید" نه یک تخدیرِ ذهنی برای فرار از واقعیت، بلکه "نیروی محرکِ تاریخ" است. ناامیدی، انجمادِ روح است؛ و امید، انتقالی پویا از حالتی ایستا به پیروز شدن. برای درکِ اینکه چرا نباید در میانهٔ این طوفان، سکانِ امید را رها کرد، باید به

تماشایِ ریشه‌های عشقی عمیق نشست که اکنون در زیرِ خاکِ سرد، در حالِ تپیدن‌اند.

امید؛ فضیلتی فراتر از یک انتظار است و این یعنی در تداولِ عامه، امید را انتظار برای وقوعِ معجزه‌ای از غیب می‌دانند؛ اما در ساحتِ اندیشه و ادب، امید، «اراده‌ای معطوف به تغییر» است. اگر تاریخ را فصلی از فصولِ بی‌پایانِ حیات بدانیم، زمستانِ استبداد و انسداد، هرگز پایانِ داستان نبوده است. کسانی که امروز در داخل و خارج از مرزها، بذرِ ناامیدی می‌پاشند، از یاد برده‌اند که هیچ بنایِ ظلمی در تاریخ، ابدی نبوده و نخواهد بود.
ناامیدی، بزرگترین سلاحِ هر ساختارِ سنگ‌منش است. وقتی مردمی از تغییر دلسرد می‌شوند، در واقع زنجیرهایِ نامرئیِ اسارت را، خودشان بر دست و پای خویش می‌بندند. اما با نگاهی ژرف به قیام ملی ما، نشان می‌دهد که جامعه ایران به "خودآگاهی" بازگشت‌ناپذیری رسیده است. این بیداری، مانند نوری است که چون بر تاریکی بتابد، دیگر نمی‌توان وانمود کرد که شب است. پیروزی، پیش از آنکه در خیابان‌ها یا در راهروهای دیپلماسی رقم بخورد، در ذهن و جانِ یکایکِ مردم جوانه می‌زند. آن‌کس که در درونِ خویش به آزادی ایمان آورده، پیشاپیش پیروز گشته است. و این بدان معناست که امید در ساحتِ اندیشهٔ ایرانی، پیوندی ناگسستنی با مفهوم "نور" دارد. نبردی میانِ سپیده‌دمان و شامگاهان، بن‌مایهٔ هستی‌شناسی ماست.
ولیکن باید بدانیم که، امیدِ سیاسی و اجتماعی، جنسی کاملاً متفاوت دارد. این نوع امید به مثابهٔ آگاهی است و ناامیدی ثمرهٔ جهل به توانمندی‌های بالقوه است. وقتی جامعه‌ای به لایه‌ای از آگاهی دست می‌یابد که حقوقِ بنیادینِ خویش را بازمی‌شناسد، این آگاهی خودبه‌خود تولیدِ امید می‌کند. پیروزی در وهلهٔ اول، "تغییرِ ذهنیت" است. وقتی مردم از "رعیت" به "شهروندِ مطالبه‌گر" تغییر ماهیت می‌دهند، بزرگترین گامِ پیروزی برداشته شده است. استبداد همواره می‌کوشد "تقدیرگرایی" را ترویج کند؛ اینکه "سرنوشت ما همین است" یا "تغییر ممکن نیست". اما حرکتِ شجاعانهٔ اخیر، بر ستون این پندار خطِ بطلان کشید. امیدِ امروزِ ما، امیدی است "کنشگر". یعنی من امیدوارم، تو امیدواری، ما امیدواریم، چون "هستیم" و چون "عمل می‌کنیم".

فراموش نکنیم که «**امید، رؤیایِ بیداری است**». این سخنِ ارسطو، امروز در رگ‌های جامعهٔ ایران جاری است. رویایی که نه در خواب، بلکه در بیداریِ کامل و با چشمانی باز به سوی فردا دوخته شده است.

ما همه می‌دانیم همبستگی؛ تار و پودِ ردایِ آزادی ایران عزیز ماست. ایران، فرشی است هزارنقش که زیبایی‌اش در پیوندِ تارها و پودهایِ اقوام گوناگون نهفته است. هم‌چنین همبستگی میانِ "داخل" و "خارج"، دو بالِ یک سیمرغ هستند. هم‌وطنانِ خارج از کشور، نه تماشاگرانی دور، بلکه پژواکِ صدایِ کسانی هستند که در گلویشان بغضِ فروخورده دارند. آن‌ها سفیرانِ مظلومیت و صلابتِ ملتی هستند که می‌خواهد به کرامتِ انسانیِ خویش بازگردد. اگر میان این دو بخش از بدنه ملت، گسست ایجاد شود، نیرویِ عظیمِ تغییر مستهلک خواهد شد و چرخ‌دنده‌هایش سائید می‌شود و از کار می‌افتد.
«همبستگی، کیمیایی است که مسِ ناامیدی را به زرِ نابِ پیروزی بدل می‌کند.» باید دانست که دشمنِ مشترکِ هر ملتی، تفرقه و بریدن از یکدیگر است. اما بدانیم که ایران ما، مجمعی از تفاوت‌هاست؛ از رنگین‌کمانِ اقوام تا تنوعِ بی‌نظیرِ اندیشه‌ها. همبستگی در این مقطع، نه به معنای یکسان‌سازی، بلکه به معنای رسیدن به یک "میثاقِ ملی" است، و رسیدن به یک گفتمان و تعامل چشم در چشم و دست در دست.
هم‌سرنوشتیِ جغرافیایی ما ایرانیان در قیام ملی نشان داد، که دردهای سیستان، در خراسان طنین‌انداز می‌شود و بغضِ کردستان، در چشمانِ تبریز می‌نشیند و اشک تهران بر گونهٔ کرمان می‌لغزد. این پیوندِ ارگانیک، همان "روحِ ملی" است

که در کالبدِ ایران دمیده شده است. همبستگی یعنی درکِ این حقیقت که آزادی، امری تقسیم‌ناپذیر است؛ یا برای همه است، یا برای هیچ‌کس.

مرزهای جغرافیایی هرگز نتوانسته‌اند روحِ واحدِ ایران یک‌پارچه را پاره‌پاره کنند. در این دوران، ایرانیانِ خارج از کشور، با هزاران کیلومتر فاصله از خانهٔ مادری، نقشِ "گلویِ فریادزن" هم‌وطنان داخل را ایفا کردند و همچنان پابرجا و استوار ایفا خواهند کرد. آن‌ها نه تنها بازتاب‌دهندهٔ صدایِ داخل بودند، بلکه با حضورِ پرشورِ خود، وجدانِ جهانی را به قضاوت فراخواندند. این همبستگیِ فرامرزی، لرزه بر اندامِ کسانی می‌اندازد که بقایِ خود را در تفرقه و جدایی می‌جویند. ما ایرانیان امروز: «آوریم دست از بغل بیرون، گرچه سرما سخت سوزان است.»

اکنون بیایید تا در گوشِ جانتان بگویم چرا نباید ناامید شد؟ در تحلیلی بر منطقِ تاریخ ایران بسیاری می‌پرسند: "با وجود تمام فشارها، چرا هنوز باید امیدوار بود؟" پاسخ در چند ساحتِ بنیادین نهفته است:

نخست در برگشت‌ناپذیریِ آگاهی:

جامعه‌ای که ارزشِ کرامت و آزادی را درک کرده، دیگر به دورانِ پیش از آن بازنمی‌گردد. مطالباتِ مردم ایران دیگر نه صرفاً اقتصادی، بلکه Existential «وجودی» است. این بخشی از مطالبه است که هیچ سرکوبی نمی‌تواند آن را برای همیشه خاموش کند.

دوم تغییرِ پارادایمِ نسلی:

نسل‌های نوین، جهان را با لنزِ متفاوتی می‌بینند. آن‌ها با منطقِ عصرِ دیجیتال و ارزش‌های جهانیِ حقوق بشر پیوند خورده و بزرگ شده‌اند. گسترهٔ اطلاعات این شکافِ نسلی میانِ ساختارهای فرسوده و پوسیده را در تقابلِ با نسل‌های جوان، بدون شک به نفعِ جوانان حل خواهد کرد.

سوم انزوایِ اخلاقیِ استبداد:

در سطح بین‌المللی، هرگز تا این حد وجدانِ بیدارِ جهانی با مردم عزیز ایران همسو نبوده است. این هم‌سویی، سرمایه‌ای نمادین است که در درازمدت، موازنه‌ی قدرت را به نفع ایرانیان تغییر خواهد داد و اکنون دارد با شدت تمام به‌نفع ملت شجاع ایران عمل می‌کند.



این ویدیو را در یوتیوب نگاه کنید. **ایرانیان مقیم کانادا در هوای منهای پانزده درجه را هم ببینید**

چهارم نقشِ ادبیات و فرهنگ در دفاع از امید و همبستگی:

ایران، سرزمینِ سخن است. از فردوسی که کاخِ بلندِ هویت را بنا کرد تا حافظ که در اوجِ فتنه و محنت، بشارتِ "رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند" را داد. ادبیاتِ ما، مخزنِ امید و همبستگی است. در شرایطِ فعلی، وظیفهِ اهتمام‌ورزان به فرهنگ و هنر، بازخوانیِ این میراثِ پایداری است.

نباید گذاشت زبانِ یاس بر زبانِ حماسه غلبه کند. واژگان قدرت دارند، جان دارند؛ آن‌ها می‌توانند جان‌های خسته را التیام بخشند و اراده‌های سست را پولادین کنند. همبستگیِ فرهنگی، محکم‌ترین پیوندی است که ایرانیان را در سراسر گیتی به هم متصل نگاه می‌دارد. وقتی از "ایران" سخن می‌گوییم، از یک جغرافیا فراتر می‌رویم؛ ما از یک "فرهنگِ ملی" سخن می‌گوییم که بارها از میان خاکسترِ حملات و فجایع دوران، دوباره قد برافراشته است.

پنجم رسالتِ ایرانیانِ خارج از کشور:

هم‌وطنانِ مقیمِ خارج، ریه‌هایِ تنفسیِ این جنبش در فضایِ بین‌المللی هستند. رسالتِ آن‌ها، صیانت از روایتِ صحیحِ واقعه است. در جهانی که اخبار به سرعتِ نور جابجا می‌شوند، نباید گذاشت حقیقتِ مطالباتِ داخلِ کشور تحت‌الشعاعِ پروپاگاندا یا فراموشی قرار گیرد. همبستگی در خارج از کشور، یعنی فراتر رفتن از سلایقِ شخصی و حزبی برای رسیدن به یک آرمانِ مشترک: «ایران برای تمامِ ایرانیان».

هر حرکتِ کوچکی در هر کجایِ جهان، لرزه‌ای است دهشتناک بر اندامِ بی‌عدالتی. سکوت و ناامیدی در خارج از مرزهای ایران‌مان، خیانت به خون‌های پاکی است که در داخل نثارِ خاک شده است. چشمِ امیدِ مبارزانِ درون، به ایستادگی و یکپارچگیِ برادران و خواهرانشان در آن سوی مرزهاست. یکی از دلایلی که نباید امید را از دست داد، تجلیِ شگفت‌انگیزِ "اخلاق" در بطنِ حرکت‌های مردمی است. ما شاهدِ ایثارهای بی‌شمار، همدلی‌های بی‌دریغ و شجاعت‌های حماسی بودیم. این ذخیرهٔ اخلاقی، ضمانتِ سلامتِ فردایِ ایران است. ملتی که در میانهٔ خون و آتش، هنوز از "عشق"، "آزادی" و "همبستگی" سخن می‌گوید، ملتی است که به بلوغِ تاریخی رسیده است. همبستگی در این ساحت یعنی، پرهیز از نفرت‌پراکنی میانِ خودی‌ها. گوش سپردن به صدایِ اقلیت‌ها و حاشیه‌نشینان. تمرکز بر "خیرِ مشترک" به جای منافعِ فردی و گروهی.

این ویدیو را می‌توانید در یوتیوب نگاه کنید. **انجمن موتورسواران انگلستان**

ششم گذار از شب؛ همه با هم به سوی سپیده‌دمِ پیروزی:

پیروزی، یک حادثه نیست؛ یک "فرایند" است. ما در میانهِ این فرایند هستیم. افت و خیزها، جزئی لاینفک از هر حرکتِ بزرگِ تاریخی هستند. نباید با هر عقب‌نشینیِ تاکتیکی، استراتژیِ بزرگِ آزادی را شکست‌خورده پنداشت. سحرگاه، درست در لحظه‌ای که تاریکی به اوجِ غلظتِ خود می‌رسد، آغاز می‌شود. تاریخ نشان داده است که وقتی ملتی به "باورِ تغییر" می‌رسد، هیچ نیرویی جلودارِ او نخواهد بود.

ایران، نه ملکِ طلقِ هیچ گروهی، که میراثِ مشترکِ تمامِ کسانی است که دل در گروِ مهرِ این خاک دارند. پیروزی، میوه‌ای نیست که ناگهان از درخت بیفتد؛ بلکه بذری است که با رنج، پایداری و همبستگی آبیاری می‌شود. گذارِ امروز ایران، گذاری است از "تصلب" به "سیالیت". اگرچه هزینه‌ها سنگین است و داغ‌های بزرگی بر سینه داریم، اما این خون‌ها، نه در پایِ هیچ، که در پایِ درختِ تناورِ هویتِ ملی ایران ما ریخته شده است.

ما اکنون نباید ناامید شویم، زیرا در لحظه «دنیا نظاره‌گر است». اعتبارِ اخلاقیِ و شجاعت بی‌بدیل ملتِ ایران در سطحِ بین‌المللی به بالاترین حدِ خود رسیده است و «حقیقت عیان شده است». این بدان معناست که دیگر هیچ پرده‌ای میانِ جهان و واقعیتِ موجود ایران باقی نمانده است و در نهایت «ما یکدیگر را یافته‌ایم» بزرگترین دستاوردِ قیام ملی ما، بازگشتِ ایرانی به ایرانی است. ما در این مسیر، "تنهاییِ تاریخی" خود را با قدرتی باورنکردنی شکستیم.

این ویدیو را می‌توانید در یوتیوب نگاه کنید. **ایرانیان شجاع، با هر تفکر در سراسر جهان**

سخن فرجام من به‌مانند همیشه، «**میثاقِ دوباره برای فردا و ابدیت**» است. باید به خاطر داشت که "امید"، نه یک هدیه، بلکه یک "خلق‌کردن" است. ما با همبستگیِ خود، امید را خلق می‌کنیم. با هر دستی که به یاریِ دیگری دراز می‌شود، با هر صدایی که در برابر ظلم بلند می‌گردد و با هر لبخندی که به نشانهِ پایداری بر لبانِ یک زندانی یا یک معترض نقش می‌بندد، ما به پیروزی نزدیک‌تر می‌شویم. ایرانِ فردا، ایرانی خواهد بود که در آن، نه از تبعیض خبری است و نه از هراس. ایرانی که در آن، تنوعِ آراء، مایه غناست و همبستگی، ضامنِ بقا.
پس ای هم‌وطن، چه در کوچه پس‌کوچه‌های شهرهای میهن و چه در غربتِ دیارهای دور، پرچمِ امید را در دلت برافراشته نگاه دار. ما از تبارِ خورشیدیم و سرنوشتِ نور، چیزی جز غلبه بر تاریکی نیست.
ایران، نه یک نام بر نقشه، که یک ضرورتِ تاریخی است. ما، وارثانِ تمدنی هستیم که بارها از لبهٔ پرتگاهِ نابودی بازگشته است. امیدِ ما، نه از سرِ ناچاری، که از سرِ "ایمان به اصالتِ انسان" است. پیروزی، حقِ ملتی است که می‌خواهد "زندگی" کند؛ زندگی به معنایِ واقعی واژه، با تمامِ رنگ‌ها و زیبایی‌هایش.

بگذارید مخالفانِ آزادی، بر طبلِ یاس بکوبند؛ ما اما، به آوازِ چکاوک‌هایی گوش می‌سپاریم که از نزدیکیِ بهار خبر می‌دهند. همبستگیِ ما، سنگری است که هیچ گلوله‌ای را یارای عبور از آن نیست. در این ساعاتِ حساس، هر لبخندِ ما به رویِ یک هم‌وطن، هر واژهٔ امیدبخش و هر قدمِ استوار، ضربهٔ مهلکی است بر پیکرهٔ منحوس و کثیفِ ظلمت.

ایرانِ فردا، در دستانِ امروزِ ماست. دست در دستِ هم، با قلبی مالامال از امید؛ و اراده‌ای به استواریِ دماوند، به سویِ سپیده‌دم گام برمی‌داریم. پیروزی، نه یک "شاید"، بلکه یک "باید" است که تاریخ، حکمِ آن را صادر کرده است.

هم‌وطن، راهِ ما باریک و تاریک است، اما در انتهایِ آن، خورشیدِ آزادی به انتظار ایستاده است؛ بیش از این منتظرش نگذاریم.

به قولِ بلندِ حافظ شیرازی:

در بیابان گر به شوقِ کعبه خواهی زد قدم سرزنش‌ها گر کند خارِ مغیلان، غم مخور